

خاطره سورنا جوکار از دیدار با رهبر شهید

آقا جان! مهم‌ترین کار من دوست داشتن شماست



طیبه‌ای بود که بسوی کتاب از

گذرایش

کلامش حس می‌شد، کسی که در کنار متون دینی، به خواندن رمان‌های خارجی هم دل می‌سپرد و از پنجره ادبیات، جهان را می‌دید. ذهنش در میان سنت و نوگرایی، راهی برای فهم بهتر انسان و زمانه پیدا کرد. ارتباطش با روشنفکران از او چهره‌ای گفت‌وگوگر ساخت. کسی که به جای فاصله گرفتن از اندیشه‌های متفاوت، با آرامش و اعتمادبه‌نفس به سراسر گفت‌وگو می‌رفت و از هر مواجهه‌ای فرصتی برای فهم بیشتر می‌ساخت. آری، سیدعلی خامنه‌ای را می‌گویم، کسی که در نگاهش، کشور خانه‌ای بود که باید برای آبادانی‌اش دل سوزانند و برای آینده‌اش اندیشه‌سید، حس مسئولیت، در کنار مهمانزادگی و آوازه طلبی‌های مردمی بدل کرد و دیگر ویژگی‌های ممتازش باعث شد تا دشمن حضور و تأثیرش را ناب‌نیاورد. یای صحبت بسببسیاری از کسانی که از نزدیک با ایشان رفت‌وآمد داشته‌اند که بنشینیم، هر یک از در پیچه‌ای از زبان احترام، همدلسی و مهربانی‌اش می‌گویند.

سورنا جوکار، از شاعران جوان کشورمان یکی از همین افراد است که برداشت و درک خود از شخصیت آقای خامنه‌ای را این‌گونه تعریف می‌کند:

«وقتی شیوه شهادت ایشان رو نگاه می‌کنیم، اینطور حس میشه که انگار تمایل خودشونم بر این بود که اصلاً بیش از اون چیزی که دیده شدن، کسی ایشان رو نشناسه. اگه ما به کتابخونه ایشان دسترسی می‌داشتیم، یقیناً یادداشت‌ها، عکس‌ها، گنجینه و اسناد بسیار عجیبی به دست می‌رسید و کمک می‌کرد ما بهتر ایشان رو بشناسیم، اما الان متأسفانه ما اینها رو از دست دادیم. شاید اینکه می‌خواستن در حرم حضرت امام(رض) به خاک سپرده بشن هم به این دلیل باشه که شیوه و سلوک خودشون رو ادامه بدن، چون آدم‌های بزرگ زیادی هستن که در حرم حضرت امام(رض) خاسپاری شدن و هیچ کدوم از ما نمی‌دونیم، بزرگی خودام(رض) اونجا باعث میشه هر چندم که دیگران بزرگ باشن، به چشم تیان، انگار که کنار خورشید، شمع و فانوس روشن کنی. من حس می‌کنم این انتخاب تم تبدیل به مرگ ترحم بشه. در غیر این صورت، اگر برای آقای خامنه‌ای حتی در صعب‌الجورترین اماکن هم مزاری آماده می‌شد، اونجا به یقین یکی از شلوغ‌ترین جاهای کره زمین می‌شد، ولی به نظرم همین که میرن در حرم امام(رض)، به این معناست که گویا همچنان می‌خونن که مرده بودن.

شناختی که من از حضرت آقا(دام) اینه که تصور می‌کنم خیلی بیش از اون چیزی که ما بتونیم تصور کنیم، ایشان شخصیت متفکر و روشنفکری بودن، به مقداری متأسفانه در روزگار ما، کلمه روشنفکر معنای اصلی خودش رو از دست داده و روشنفکر به کسی اطلاق میشه که ضد ارزشی باشه، اما اگر این کلمه رنگ بیاخته و به ابتدال کشیده نشده بود، من قسم می‌خورم که روی کره زمین روشنفکر تر از آقای خامنه‌ای نمی‌تونستم پیدا کنیم. مثلاً دقت کنید به تفاوت نظرات و فتاوی‌ای ایشان در موضوعاتی خاص با دیگر علمای عموماً سنتی که وقتی جوان توها متوجهش می‌شدن، به شوق می‌اومدن یا در شیوه زندگی شخصی، از لباس ساده، اما مرتبی که می‌پوشیدن، نظم و ترتیب و آراستگی که داشتن یا در شیوه مواجهه‌شون با جوون‌ها و صحبت کردنشون یا در جلسات خصوصی با شعرا، بعضی وقتا چیزهایی می‌گفتند یا شوخی‌هایی می‌کردن که شاید خیلی از افراد باور نمی‌کردن که آقای خامنه‌ای اهل این شوخی‌ها و وقت‌خوش کردن‌ها هم باشن، اینها نمونه‌های ظاهری و سادگی و وجهه روشنفکری آقا بود.

یا همین نشست‌های خصوصی ایشان که چندتا مستند شد و بریده‌هایی از اون رو تلویزیون با نام غیررسمی بخش کرد یا به وفور دیدم و بارها برام تکرار شد که آدم‌هایی که خیلی همراه جریان نبودن، وقتی ایشان رو در غیررسمی می‌دیدن، به مقداری نظرشون عوض می‌شد و من حاضرم قسم بخورم عمده کسانی که با ایشان مخالفت داشتن یا محبتشون رو نداشتن، اگر چند دقیقه حضوری خدمتشون می‌رسیدن، نظرشون عوض می‌شد. محبتی هم که الان از ایشان در دل من هست، حاصل همین دیدار حضوری است.

آقای خامنه‌ای خیلی خواستنی و به شدت تأثیر گذار بودن، به طوری که افراد از شدت خواستنی بودن ایشان در برابرشون متواضع می‌شدند گاه حتی احساس نمی‌شد که ما الان در برابر رهبر شیعیان جهان ایستادیم یا در برابر یک همچین سیدباوقاری که خیلی صولت و حشمت هم داشتن، چون همیشه یک احساس امنیت و روان‌آرامی رو به اون کسی که رو به‌روشون بود، منتقل می‌کردن. نمونه این موضوع رو در دیدارهای دانشجویان دیدیم که در مقابل آقای خامنه‌ای بسیار بی‌پروا صحبت می‌کردن، یا در جلسات خصوصی حتی گاهی رفتارهای غیرمحترمانه هم می‌شد، اما آقای خامنه‌ای به اطرافیان می‌گفتن که متعرض نشید، مهمون من هستن. به نظر من این بر آمده از اون منش بزرگواری، مهربانی و روشنفکری ایشان بود و شاید اگر وارد جرگه سیاست نمی‌شدن، مردم به عنوان یسه متفکر دینی و اجتماعی می‌پرستیدنشون. متفکری بسیار جذاب و چندوجهی که هم به لحاظ علمی، هم ادبی و هم شخصیتی ستودنی بود.

مداربراه آقای سیدعلی خامنه‌ای در سال ۱۴۰۵ صحبت نمی‌کنیم، آقا در روزگاری رمان می‌خونده که حتی برای خانواده‌های عادی، کتاب خارجی خواندن قبیح بوده، چه برسه برای کسی که اهل خانواده‌ای فقیه و فقیه‌زاده بوده. در اون دوره کتاب‌امانت می‌گرفتن و با اهالی شعر و موسیقی در رفت‌وآمد بودن و دلیل این نوع زندگی کردن چیزی جز اون روحیه و لطافت خودشون.

شما تصور کنید به کسی که هم محدودیت ذاتی و هم محدودیت

وقتی شیوه شهادت ایشان رو نگاه می‌کنیم، اینطور حس میشه که انگار تمایل خودشونم بر این بود که اصلاً بیش از اون چیزی که دیده شدن، کسی ایشان رو نشناسه. اگه ما به کتابخونه ایشان دسترسی می‌داشتیم، یقیناً یادداشت‌ها، عکس‌ها، گنجینه و اسناد بسیار عجیبی به دست می‌رسید و کمک می‌کرد ما بهتر ایشان رو بشناسیم، اما الان متأسفانه ما اینها رو از دست دادیم

بیرونی می‌تونسته داشته باشه، تمام این کارا رو انجام داده و تبدیل به رهبری میشه که سال‌ها بعد، وقتی با رئیس‌جمهور لبنان دیدار می‌کنه و اونجا اومده بودن تا بگن حزب‌الله رو حمایت نکنید و حزب‌الله دیگه شمشیر نیاشه، حضرت آقا از در پیچه روشنفکری، جواب شفاف و درستی میدن. آقای خامنه‌ای با نکته‌سنجی، دقت، موقعیت‌شناسی و زمان‌شناسی که داشتن، می‌پرسن که آیا «گوزپشت نردام» و خون‌نبد؟ رئیس‌جمهور لبنان میگه نخوندم، ولی وزیر فرهنگشون میگه من خوندم. آقای خامنه‌ای میگن در این رمان خانم زیبارویی است که همه‌بش نظر دارن اون خانم همیشه به خنجر با خودش داره تا کسی مزاحمش نشه. لبنان همون خانم زیباروست و حزب‌الله همون خنجر و این خنجر برای اینکه کسی متعرض شما نشه، لازمه همونجاری رئیس‌جمهور لبنان متوجه منظور آقای خامنه‌ای شد و رفت. تصور کنید اگر کسی این رمان رو بخونده

محسن امانی، کارگردان مجموعه‌های تلویزیونی:

«در و تخته» روایتی از ازدواج به‌هنگام با اشاره‌های رهبر شهید است

محسن امانی، کارگردان سریال «در و تخته» می‌گوید: این مجموعه

سریال

حاصل یک دغدغه شخصی بوده و با اشاره‌های مستقیم رهبر شهید به موضوع ازدواج به‌هنگام، جرئت طرح آن را پیدا کرده است.

مجموعه تلویزیونی «در و تخته» به تهیه‌کنندگی مسعود ملکی و کارگردانی محسن امانی، از شبکه ۲ سیما پخش می‌شد. «در و تخته» در مرکز سریال سوره تولید شده و محصول مرکز سیمرخ رسانه ملی است. به بهانه پخش این سریال با محسن امانی، کارگردان اثر به گفت‌وگویی پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.

آیا این سسریال حاصل یک تجربه و دغدغه شخصی بود؟ خودتان به‌طور عینی با چنین موضوعی مواجه شده‌اید؟

واقعیتش بله. در ابتدا بنا به یک دغدغه شخصی شروع به نوشتن این قصه کردم، در حالی که هنوز سفارش و سفارش‌دهنده‌های وجود نداشت. براساس مشاهداتم از وضعیت جامعه که فضا دارد به سمت غریزی شدن می‌رود و نوجوانان، خصوصاً پسرها، به سمت‌وسویی می‌روند که می‌خواهند نیازهایشان را از مسیر ناصحیح ارضا کنند به این فکر کردم که آیا «دواج به‌هنگام» می‌تواند به عنوان یک راهکار مطرح شود، اما جرئت نداشتم صرفاً براساس این اجتهاد شخصی، موضوع را مطرح کنم. همانطور که در مصاحبه‌های دیگر هم گفتم، به خاطر نگاه رهبر شهیدمان و اشاره‌های مستقیمه که به این موضوع داشتند، این جرئت را پیدا کردم که مسئله ازدواج به‌هنگام را با این ایده اولیه که دو تا بچه با هم جابه‌جا می‌شوند و مشکل حریمت پیش می‌آید، مطرح کنم.

با توجه به حساسیت برانگیز بودن این موضوع و اینکه شبیه به تیغ دو لبه است، چگونه در نوشتن فیلمنامه توانستید این حساسیت‌ها را تعدیل کنید تا مشکلی

از دواج نکن تا آن دبیبری که به شخصیت محمود می‌گوید، دخترت را شوهر نده و حتی خود شخصیت سمیه که مخالف این ماجراست. سعی کردم از زبان اینها دیدگاه‌های مخالف را مطرح کنم. به نظر من این خودش باعث تعدیل فضا شده است و مهم‌ترین راهکاری که برای کاستن از حساسیت‌ها و تعدیل فضا داشتم، همین بهادادن و پرداختن به صداهای مخالف بود.

مخاطب هدف این سسریال والدین هستند یا خود



بود، اون لحظه می‌خواست چی بگه؟ از کجا می‌خواست مثال بیاره که اینطوری جایفته و اون طرف هم متوجه ماجرا بشه؟»

او خاطر آتش از جلسات شعرخوانی را این‌گونه بازگو می‌کند

«من سال ۱۴۰۳ بعد از ۱۳ سال مجدداً دعوت شدم تا در جلسه دیدار شاعران حضور داشته باشم. وقتی که داشتیم افضاری می‌خوردیم، یک‌بار به کسی اومد دستشو گذاشت روی شانه‌ام و گفت شما با آقا کار داشتن؟ اون لحظه در فکر خودم بودم و بدون اینکه متوجه باشم منظورشون از آقا چی گفتم نه و اون فرد هم بدو بدو، شبیه به آهوه، همچنین سبک دویدرفت، نگاه که کردم ببینم کجا میره، دیدم داره میره طرف خود حضرت آقا و اتفاقاً آقا هم داره به من نگاه می‌کنه. اون بنده‌خدا به آقای خامنه‌ای که رسید، گویا گفت نه نکته‌ای نداشتن و آقا هم به نگاه کرد و بعد سرشون رو انداختن پایین و شروع کردن به ادامه افطارشون و من تازه فهمیدم که چه فرصتی رو از دست دادم. یک حسرت دردناکی بر دلم موند که این موقعیت بعد از سال‌ها پیش اومد و من از دستش دادم. یکسال گذشت تا دیدار سال بعد. این دفعه سعادت داشتم که برایشون شعر بخونم.

فقط و فقط به این امید رفتم که به خودشون نکته‌های رو بگم. وقتی نوبت من رسید که شعر بخونم، خدمتشون گفتم اگر میشه ۱۵ ثانیه نکته‌ای رو عرض کنم که از پارسال تا الان در دلم مونده و منتظرم، اون هم اینکه پارسال همچنین اتفاقی افتاد، من پهو هول شدم و گفتم به هیچ کار نمی‌کنم و بعد که بنده‌خدا پیش شما اومد، فهمیدم ماجرا چی بوده، ولی مدام حسرت این رو داشتم که شاید باید این موقعیت رو غنیمت می‌شمردم و می‌گفتم بله، با آقا کار دارم و کار خیلی مهمیه و اون هم این بود که پیام خدمتون بگم که من شما رو خیلی دوست دارم و الان خدمتون میگم که مهم‌ترین کار من دوست داشتن شماست، من شما رو خیلی دوست دارم.» و خوشحالم

که اینو جلوی اون همه آدم گفتم و خجالت نکشیدم که حرف دلم رو، با وجود همه شمشات‌هایی که ممکن بود در ادامه داشته باشه، زدم. چون یک زمانی شما اگر دیدار رهبری تشریف می‌برین و شعر می‌خونیدن، دیده می‌شدین و براتون مزایای بسیار زیاد داشت و چه بسا خیلی از شعرا یا مطرح فعلی ما از همین جلسات مطرح شدن. منتها از سال ۸۸ که بعد برعکس شد و کسی که سعادت حضور در این جلسه بهش دست می‌داد، می‌دونست که شاید حواشی زیادی رو متحمل بشه. بنابراین باید خودش رو هم خودش به نوعی به دست آورده و ای بسا مهم‌ترین دستاوردها باشه، چراکه حرف شنیدن به خاطر یک عقیده یا ادبی که دوستش دارین به نظر من نشونه صداقت و پاکیزه‌به. خوشحالم که دوست داشتن ایشان رو خودم بهشون گفتم و خودم به گوششون رسوندم و با واسطه نبود و این برای من خیلی جذاب بود و بابت این لحظه هزاران بار خدا رو شکر کردم و از لحظه‌ای که خبر شهادت ایشان رسید تا الان، شاید هزاران بار به خودم و خطاب به ایشان گفتم که «هن دروغ نگفتم! حقیقتاً بیش از هر کسی شما رو دوست داشتم و هنوز هم دوست دارم.» امیدوارم که حالا به واسطه این محبت، همین‌طور ایشان باشم.

جoker در سرباره آنچه که از آقای خامنه‌ای بر ذهنش ثبت شده است، می‌گوید: «در باره امام شهید هم اولین چیزی که بعد از شنیدن نامش به ذهنم خطور می‌کنه، «لیخند» ایشان و اصطلاح «آقاچون» است که زیاد استفاده می‌کردند و حالا به خاطر تکرار زیاد، تکیه کلام خودم هم شده و جالب اینکه از بس تکرارش کردم، پسر سه‌ساله‌ام وقتی من با مادر شو صدای زن، از این اصطلاح استفاده می‌کنه و در حق من مدام شنیده میشه این لفظ...»

کتاب



آرثا، حاصل مطالعه و پژوهش است

شغل اصلی من نویسندگی است

نیما اکبرخانی نویسنده می‌گوید: کتاب «آرثا» حاصل مطالعه، پژوهش، خوب نگاه کردن و خوب شنیدن است. شغل اصلی من نویسندگی است و سعی کرده‌ام یک نویسنده حرفه‌ای باشم.

امروزه از نیما اکبرخانی به عنوان یکی از فعال‌ترین شخصیت‌های جنگ اخیر، یعنی جنگ رمضان یاد می‌شود، اما نیما اکبرخانی پیش از آنکه کارشناس مسائل نظامی باشد، نویسنده است.

اولین اثر او «آرثا» که از سوی انتشارات سوره مهر منتشر شده، درباره جنگ سوریه است. داستان درباره رزمندگان است که از تهران به سوریه می‌روند و ما از زمان رفتن، جنگیدن و بازگشتش از سوریه را دنبال می‌کنیم و در این مسیر همراه او هستیم. در بخشی از متن کتاب آمده است: «از جنگ که بر گردی، زندگی تقسیم می‌شه به دو بخش، قبل از جنگ و بعد از جنگ...»

اکبرخانی، نویسنده و کارشناس مسائل نظامی در خصوص نگارش کتاب «آرثا» گفت: این کتاب حاصل مطالعه، پژوهش، خوب نگاه کردن و خوب شنیدن است. شغل اصلی من نویسندگی است و سعی کرده‌ام یک نویسنده حرفه‌ای باشم. اگر چه به اقتضای شرایط امروز درگیر رسانه شده‌ام، اما امیدوارم پس از پیروزی و موفقیت در شرایط کنونی، به علاقه‌مندی اصلی خود یعنی نویسندگی بازگردم.

وی درباره نگارش اثری با موضوع «جنگ رمضان» اظهار کرد: پیش از این مشغول کار



روی جنگ رمضان بودم که در اسفندماه به دلیل درگیری با برنامه تلویزیونی «به وقت ایران»، آن کار نیمه‌تمام ماند. به طور قطع درباره جنگ رمضان کتاب‌ها نوشته می‌شود و فیلم‌ها ساخته می‌شود، اما برای نوشتن باید از واقعه فاصله گرفت تا گرد و غبار حوادث فرک کش کند و بتوان آنچه رخ داده را فهمید. ما اکنون در طوفان خبری هستیم و پس از عبور از جنگ، زمان مناسبی برای کار ادبی فراهم می‌شود.

این نویسنده در پاسخ به این پرسش که «چطور است که ادبیات این کتاب از کلیشه‌های مرسوم به دور است» عنوان کرد: ادبیات این کتاب لزوماً به زیسته من ارتباط ندارد، اما با این آدم‌ها دوست و زندگی می‌کنم و طرز حرف زدنشان به همین صورت است.

نحوه نوشتن من درباره جنگ مبتنی بر رئالیسم و واقعیت است. کسانی که کلیشه‌ای نوشته‌اند باید پاسخگو باشند که چرا آن کلیشه‌ها را ساختند. من همان چیزی را نوشتم که خودم فهمیدم.

وی در پاسن با تأکید بر فضای مردانه روایت‌های جنگی خاطر نشان کرد: آدم‌ها در جنبه مثل آدم‌های ایرانی در هر جای دیگری حرف می‌زنند. محیط مردانه ادبیات خاص خود را دارد.

اثر من هر چند به ملاحظات ارشاد، تا حدی نرم، سانسور و نوشته شده، اما می‌دانیم در محیط‌های مردانه ادبیات خشن تر است. تازه ما درباره مردانی صحبت می‌کنیم که نسبت به عموم مردم پوست کلفت تر هستند.